ایران سیاسی | editorial@irannewspaper.ir | http://irannewspaper.ir

مصباحی مقدم، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام در گفت‌وگو با «ایران» پیشنهاد داد

# گفت و گوی ملی در چارچوب قانون اساسی و سیاست‌های کلی

## ناامیدی در جامعه حاکم شود امکان بهم‌ریختگی اجتماعی وجود دارد

مرتضی گلپور
خبرنگار

**تجربه برنامه سوم توسعه نشان می‌دهد «اجماع» می‌تواند یکی از حلقه‌های مفقوده کلیدی در نظام اجرایی و تصمیم‌گیری کشور باشد. زیرا آن تنها برنامه‌ای بود که بهترین عملکرد را داشته که این امر هم یک دلیل بیشتر ندارد؛ اجماع همه عاملان و نقش آفرینان نظام تصمیم‌گیری کشور در تدوین این برنامه. اما شکاف میان تصمیم گیران منجر به این شد که برنامه چهارم اساساً خمیر شود. در نتیجه این فقدان اجماع است که ما شاهد نوعی بی ثباتی در اجرای سیاست‌ها هستیم. به‌عبارت دیگر، تجربه ۴۰ سال گذشته نشان می دهد فارغ از اینکه دولت‌ها چه بوده‌اند؛ یا راست، اصولگرا یا اصلاح طلب، در نهایت کارنامه مدیریت کشور به تورم، افزایش نقدینگی، رشد نرخ بیکاری و تداوم معضلات بانکی منجر شده است. حجت‌الاسلام غلامرضا مصباحی مقدم، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام یکی از دلایل این بی ثباتی سیاستی را نگاه کوتاه مدت دولت‌ها و مجالس می‌داند، دولت‌های ۸ ساله‌ای که به‌دنبال تحقق وعده‌های انتخاباتی خود هستند و مجالس ۴ ساله‌ای که در بودجه‌های سالانه فقط به منطقه خود توجه دارند. آنچه در میانه این کشاکش تلف می‌شود، انرژی سیاسی و منابع اقتصادی کشور است. مصباحی مقدم سه دوره نماینده مجلس بود و امروز هم رئیس کمیسیون امور زیربنایی مجمع تشخیص مصلحت نظام است. باتوجه به عضویت او در شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز، گفت‌وگو با او را از نقش «نهاد روحانیت» در عرصه سیاسی ایران آغاز کرده‌ایم؛ نقشی که او هم می‌پذیرد در سال‌های پس از ۷۶، دچار افول شده است، خواه نقش جناح چپ یعنی مجمع روحانیون مبارز بوده باشد و خواه نقش جناح راست، یعنی جامعه روحانیت و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. در هر صورت، امروز تکنوکرات‌های چپ و راست، مدیریت سیاست در میان اصولگرایان و اصلاح طلبان را برعهده دارند و روحانیت از یک نیروی پیشرو، به یک نیروی دنباله رو تبدیل شده است. این گفت‌وگو را بخوانید.**

■ **تا انتخابات مجلس پنجم، جامعه روحانیت در جناح راست نقش محوری داشت و پیشتاز بود و این پیشتازی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم هم تکرار شد. اما در سال‌های پس از آن، شاهد افول نقش این تشکل سیاسی میان جریان راست یا اصولگرایان هستیم تا جایی که زمستان سال گذشته، آقای طلایی نقل کرد که برخی از جریان‌های حاضر در شورای ائتلاف، نقش داوری جامعه روحانیت مبارز در تعیین فهرست نهایی را قبول ندارند. شما کاسته شدن از نقش جامعه روحانیت را در سال‌های اخیر نسبت به دهه ۶۰ یا ۷۰ می‌پذیرید؟**

جامعه روحانیت جایگاه بسیار تأثیرگذاری در انقلاب اسلامی، شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، در همراهی با امام خمینی(ره) و بعد از آن در حوادث سیاسی مختلف نظام داشته است. طبیعتاً در شرایطی که بنیانگذاران این جامعه حضور داشتند و فعال بودند، این تأثیرگذاری بیشتر بود زیرا آنان شخصیت‌های کاملاً شناخته شده‌ای در سطح ملی بودند؛ شخصیت‌هایی مانند شهید مفتح، شهید بهشتی، مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی، مرحوم آیت‌الله موسوی اردبیلی و دیگران. یا حتی در دوره ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و سپس دو دوره ریاست جمهوری مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، باز هم می‌بینیم که نقش بزرگان جامعه روحانیت برجسته و محوری است. جامعه روحانیت مبارز در شکل‌گیری مجالس هم بسیار تأثیرگذار بود. اما قبول داریم که آرام آرام با رشد احزاب و پیدایش گروه‌های جوان‌تر، این نقش کمرنگ‌تر شد. در دور اخیر تقاضای شورای ائتلاف این بود که جامعه روحانیت نقش نظارت و داوری را به عهده بگیرد. سه نفر هم به نمایندگی از جامعه روحانیت در جلسات شورای ائتلاف حضور پیدا کردند که اولاً نقش ناظر و نهایتاً نقش داور را داشته باشند. اما برخلاف نظر شما، کسی مخالفتی نداشت. اما در نهایت فرایند ائتلاف به‌گونه‌ای رقم خورد که امکان داوری فراهم نشد. به‌عبارت دیگر، با اختلافی که میان شورای ائتلاف و حزب پایداری رخ داد، این اختلاف در نهایت یک یا دو روز مانده به انتخابات به تفاهم منجر شد و وقتی این تفاهم صورت گرفت، موقعیت و جایگاهی برای اینکه این اختلاف به داوری ارجاع شود، فراهم نشد. اما درباره خود جامعه روحانیت مبارز، با استفاده از رهنمودی که رهبرمعظم انقلاب ۱۰ سال قبل به جامعه داشتند، مبنی بر اینکه «عقبه خود را تقویت کنید» از یک سال و نیم پیش با تجدیدنظر در اساسنامه جامعه و تشکیلات، قدم‌هایی برای این امر برداشته شد. در دوره جدید فعالیت جامعه روحانیت مبارز، در تهران ۱۰ منطقه احیا شدند که در ۸ منطقه آن انتخابات برگزار و نمایندگان آنها برای حضور در شورای مرکزی معرفی شدند. در استان‌ها، شهرستان‌ها و شهرها هم این برنامه‌ها در دستور کار قرار دارد.**

■ **تا سال ۷۶ نیروی محرک عرصه سیاست در جمهوری اسلامی، دو تشکل مجمع روحانیون مبارز و جامعه روحانیت مبارز بودند. اما همان‌طور که اشاره کردید، با مطرح شدن نیروهای جدید، از وزن و تأثیر این دو تشکل کاسته شد. آیا می‌توان از این اتفاق به‌عنوان کاسته شدن از نقش نهاد روحانیت در عرصه سیاسی یاد کرد؟**

من پاسخ شما را دادم که بله، با مرور زمان این اتفاق افتاده است، اما به این معنی نیست که جامعه روحانیت در نقطه قبلی خود متوقف شده باشد. از یک سال قبل درحال احیای ظرفیت کامل خود در تهران و کشور هستیم و از این جهت انتظار می‌رود در زمان نه چندان دور، موقعیت جامعه روحانیت به گونه‌ای شود که در سطح ملی نیز تأثیرگذار باشد. البته باید به این نکته مهم اشاره کنم که جامعه روحانیت مبارز هیچ گاه خود را یک تشکل حزبی تلقی نکرد، بلکه یک تشکل علمایی است که کارکرد صرفاً سیاسی ندارد، بلکه هم کارکرد سیاسی، هم کارکرد دینی و اجتماعی و هم کارکرد اخلاقی دارد. اما همه این نقش‌ها تا حدودی کمرنگ شده بود که درصدد است موقعیت نخستین خود را احیا کند. آنچه در گذشته اتفاق افتاد، این بود که احزاب و جمعیت‌های همسو در انتخابات مختلف به جامعه روحانیت و جامعه مدرسین اقبال می‌کردند. به‌عبارت دیگر، احزاب و جمعیت‌های همسو نوعی بازو و کمک برای تصمیماتی بودند که در جامعتین اتخاذ می‌شد. امیدواریم با توجه به جایگاهی که روحانیت و علما باید در نظام جمهوری اسلامی داشته باشند بار دیگر آن ظرفیت و جایگاه احیا شود.

■ **ضرورت احیای این ظرفیت و جایگاه چیست؟**

زیرا در تاریخ سیاسی ایران تجربه تلخی را شاهد بودیم. به‌عبارت دیگر، در مشروطیت علما به میدان آمدند و سپس مردم هم با اعتماد به علما به میدان آمدند و انقلاب مشروطیت رخ داد، اما بعد از آن روشنفکران و تکنوکرات‌ها تلاش کردند علما به خانه و مسجد بازگردند و خودشان میداندار شدند و نتیجه این شد که به حکومت رضاخان و دیکتاتوری او منتهی شد. امروز انقلاب اسلامی چهل و یکمین سال خود را پشت سر گذاشته است، باوجود این، آن تجربه تلخ هست و این نگرانی وجود دارد که اگر از روحانیت فاصله بگیرد، مجدداً شاهد نوعی انقلاب در کنش و رفتار باشیم که در نتیجه آن، انقلاب به ضد خودش تبدیل شود. البته با توجه به جایگاه ولایت فقیه در جمهوری اسلامی که جایگاهی قطعی، رسمی و قانونی است، این نگرانی کاهش می‌یابد، اما هرگز به این معنی نیست که رهبری را فارغ از یک پشتوانه بزرگ اجتماعی از روحانیت بدانیم. امروز علما در حوزه‌های علمیه و در سایر عرصه‌ها حامی نظام هستند و از این جهت موقعیت خوبی برای جایگاه روحانیت در نظام است. اما در عین حال باید کاری کرد که نقش روحانیت در مسائل اعتقادی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی قوی‌تر و پررنگ‌تر از امروز شود. حتی در انتخابات اخیر درست است که جامعه روحانیت تهران در حاشیه قرار گرفت، اما روحانیت کشور در حاشیه قرار نگرفت. علمای بلاد در انتخابات بسیار تأثیرگذار بودند، به این صورت که غالباً افراد و نامزدهایی به میدان آمدند که مورد حمایت علمای شهرستان‌ها بودند و علمای شهرستان‌ها هم کمک و معرفی کردند، یا اگر نامزدها تقاضا کردند که اگر ما را قبول دارید، از ما حمایت کنید، از آنان حمایت کردند. البته این مسأله زیاد نمود پیدا نکرد، اما حقیقت این است که این یک تأثیرگذاری روشن است که اتفاق افتاد.

■ **بنابراین شما قائل هستید که الان در جریان اصولگرا، همچنان زعامت روحانیت برقرار است و تکنوکرات‌های اصولگرا میداندار اصلی در جهت دهی به این جریان نیستند؟**

نمی خواهم بگویم که آنان تأثیرگذار نیستند، تأثیرگذار هستند، اما خودشان اقبال می‌کنند تا روحانیت آنان را تأیید کنند. زیرا می‌دانند که جریان مؤمن و متدین جامعه همواره به این مسأله نگاه می‌کند که چه جریانی مورد حمایت روحانیت هست.

■ **اگر بخواهیم از یک نگاه جامعه شناسانه به جریان اصولگرایی نگاه کنیم، به نظر شما این جریان چه فراز و فرودی داشته است؟**

اتفاقی که از ۷۶ به این سو افتاد، طبعاً تضعیف جایگاه محوری روحانیت، اعم از روحانیت مبارز و جامعه مدرسین در جریان اصولگرایی بوده است. به عبارت دیگر، در بدنه جریان انقلابی و اصولگرا، یک نوع فاصله گرفتن نسبت به جامعتین رخ داده است. البته نتیجه این امر این بود که کمتر توانسته‌اند به وحدت روشن و جامع دست یابند. به‌عنوان مثال در انتخابات مجلس هشتم و نهم، با ظهور و بروز جریان پایداری شکافی در این جریان پدید آمد. البته دوستان (پایداری) استدلال می‌کردند حالا که جریان اصلاح‌طلب به حاشیه رفته، ما نیازمند رقابت در جریان اصولگرا هستیم تا شور انتخابات بالا برود. پاسخ ما این بود که آنچه مطلوب است، وحدت و یکپارچگی است و اگر شکافی پدید بیاید، این نگرانی وجود دارد که این شکاف عمق پیدا کند. بعداً معلوم شد که این نگرانی بیراه هم نبود. اما جامعه روحانیت همواره درصدد بود بتواند دوباره این وحدت و یکپارچگی را پدید بیاورد، البته گاهی موفق بوده و گاهی نه. اکنون هم ما خود را متعهد به منشور اصولگرایی می‌دانیم که به امضای مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی و آیت‌الله محمد یزدی رسید. در این منشور بر ۴ اصل اسلام، انقلاب، هدایت‌های امام خمینی(ره) و رهبر معظم انقلاب و قانون اساسی تأکید شد و به‌دنبال آن، ۲۴ شاخص هم معرفی شد. اگر شاخص‌های این منشور نیازمند بازنگری و ارتقا است، هیچ منافاتی ندارد، اما اصول عوض نمی‌شود، به این معنی که ما می‌خواهیم کار سیاسی خود را در راستای حفظ این نظام و انقلاب و به‌عنوان بازوی در خدمت نظام و رهبری باشیم. داعیه هم نداریم که خودمان قدرت را به دست بگیریم، بلکه داعیه این را داریم که چه خدمتی از دست ما برمی‌آید و همان خدمت را انجام دهیم. براین اساس انتظار ما این است که اگر جریان‌هایی می‌خواهند درون جریان اصولگرایی فعالیت کنند، پایبند به اصول و این شاخص‌ها فعالیت کنند. معتقدیم اگر پایبندی به این اصول اتفاق بیفتد، نظام جمهوری اسلامی صیانت شده و استمرار می‌یابد.

■ **با توجه به اینکه اغلب چهره‌های جبهه پایداری روحانی هستند و بزرگ این جریان هم یک چهره فقهی و فلسفی در حوزه است، چرا این جریان بعد از سال ۸۴ احساس کرد می‌تواند نیروی مستقلی میان اصولگرایان باشد و چرا خودشان را ذیل جامعه روحانیت که نهادی قدیمی‌تر و سنتی بود تعریف نکرد؟**

این را نباید از ما بپرسید، باید از آن دوستان بپرسید، حتماً توضیحی دارند.

■ **تفاوت در چه بود؟ آیا می‌توان گفت که آنان معتقد بودند و هستند که ما در آن چهار اصل از جامعه روحانیت، جلوتر و پیشروتر هستیم؟**

این سخن را ادعا کردند. گفتند ما می‌خواهیم اصولگرایی را ناب و خالص دنبال کنیم و احیاناً معتقد بودند سایر جریان‌هایی که ادعای اصولگرایی دارند، از این مقدار خلوص و ناب بودن برخوردار نیستند. اما ما هیچ گاه یک بحث جدی با هم نداشتیم که ببینیم واقعاً چه تفاوتی وجود دارد که ادعای ناب بودن می‌کنند و احیاناً جریان اصیل انقلاب اسلامی در قالب جامعه روحانیت مبارز از آن خصوصیت برخوردار نیست.

■ **چشم‌انداز شما نسبت به آینده چیست و آیا این دو جریان پایداری و جامعه روحانیت مبارز می‌توانند به هم نزدیک شوند؟**

از ناحیه جامعه روحانیت مبارز همواره آغوش باز برای نشستن، گفت‌وگو و با هم هماهنگ کردن نسبت به اهداف و حرکت وجود داشته است. در انتخابات اخیر هم برادران عزیزی از شورای مرکزی جبهه پایداری خدمت آیت‌الله موحدی کرمانی رسیدند و دیدگاه‌های خود را برای همکاری و همراهی مطرح کردند. بنابراین این نشان می‌دهد نه از سوی ما و نه از طرف دوستان نگاه شقاق، شکاف و جدایی وجود دارد.

■ **وجود این دو شاخصه روحانی در میان اصولگرایان، چه تأثیری بر نقش نهاد روحانیت در زعامت اصولگرایان خواهد داشت؟**

جبهه پایداری رسماً خود را یک حزب اعلام کرده است و جایگاه قانونی حزبی دارد. اما جامعه روحانیت مبارز هیچ گاه خود را در سطح احزاب تعریف نکرده است. براین اساس، از آنجایی که فعالیت‌های این دو نهاد در دو سطح در حال انجام است، معتقدیم اصطکاکی باهم ندارند و می‌توانند با هم همکاری داشته باشند.

■ **امروز کشور درگیر مشکلات بسیاری از حوزه‌های اقتصادی و بانکی تا اشتغال است. به‌عنوان نماینده سه دوره مجلس و حالا هم عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، این مشکلات محصول عملکرد یک جریان سیاسی است یا ناشی از ناکارآمدی مدیریتی ما؟**

واقعیت این است که در سال‌های پس از انقلاب، اقتصاد کشور نه به دست جریان اصولگرا - به صورت خاص- مدیریت شد، نه به دست جریان چپ، البته به استثنای دوره نخست‌وزیری آقای موسوی، بلکه اقتصاد کشور به دست جریان معتقد به اقتصاد نئوکلاسیک افتاد. در ۸ سالی که آقای موسوی نخست‌وزیر بود، تفکر چپ بر اقتصاد کشور حاکم شد که باعث شد بسیاری از مسائل اقتصادی بر دولت متمرکز شود. بخشی از این امر ناشی از اقتضای شرایط جنگ هم بود، اما افزون بر این اقتضا، از آنجایی که باور دولت وقت این بود که بازار نباید نقش اول را در اقتصاد کشور داشته باشد، دولت حاکمیت بازار را به رسمیت نشناخت و آن را به حاشیه راند. نتیجه این شد که در دوره جنگ، کشور با تأمین حداقل‌های نیازمندی‌های مردم با توزیع کوپن و با حداقل درآمد ارزی اداره شد. اما این شرایط باید پس از جنگ تغییر می‌کرد و اصلاح می‌شد. اما به جای اینکه این تغییر و اصلاح به سمت اقتصاد اسلامی به معنای خاص آن متمایل شود، متأسفانه به سمت راست لیبرالی شیفت کرد. از این‌رو در دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی مدیران کشور تکنوکرات‌های دانش آموخته اقتصاد غرب به معنای نوکلاسیک آن بودند. این تفکر چه در وزارت اقتصاد، بانک مرکزی یا سازمان برنامه، تفکر محیط و غالب بر اقتصاد کشور شد. البته نگاهی که مرحوم هاشمی رفسنجانی به اقتصاد داشت، ترکیبی از تلاش برای زیرساخت‌ها هم بود. همچنان که خود ایشان می‌گفت ما می‌خواهیم سازندگی را برقرار کنیم. البته امام(ره) هم دستورالعملی برای سازندگی نوشته بودند که بخش مهمی از خواسته‌های آقای هاشمی تأمین می‌شد، اما در عین حال اقتصاد در این دوره از سوی کسانی مدیریت شد که باورشان به اقتصاد سرمایه‌داری بود. به همین دلیل نوعی اقتصاد نئوکلاسیک بر جامعه حاکم شد. در نتیجه ما همان دوره شاهد بودیم که شکاف فقر و غنا در جامعه بروز و ظهور کرد. در پایان دوره ۸ ساله مسئولیت ایشان، خدمات بسیاری صورت گرفت که غیرقابل انکار است که اگر نمی‌بود، ما امروز صنایع فولاد و آلومینیوم یا زیرساخت‌های تأمین آب برای صنعت و کشاورزی را نمی‌داشتیم، اما در عین حال شکاف درآمدی غنی و فقیر هم بشدت افزایش یافت.

■ **در دوره اصلاحات و آقای احمدی‌نژاد چه تفکری حاکم بود؟**

در دوره اصلاحات تفکر اقتصادی دوره آقای هاشمی رفسنجانی ادامه پیدا کرد و غالباً کسانی سر کار بودند که در دوره آقای هاشمی هم سر کار بودند. در دوره آقای احمدی‌نژاد یک بهم ریختگی و تغییر رخ داد. آقای احمدی‌نژاد در پی حمایت و تقویت طبقات کم درآمد جامعه بود و از نظر سازندگی نیز توسعه زیرساخت‌های کشور بویژه در شهرهای کوچک‌تر و روستاها را دنبال می‌کرد. انصافاً در روستاها و شهرهای کوچک ساخت و سازهای خوبی صورت گرفت. هدفمندی یارانه‌ها هم به او کمک کرد و ما می‌بینیم در دوره ایشان شکاف ثروت و فقر نسبتاً کاهش پیدا کرد. اما در دوره ایشان استفاده از ارز کشور به‌صورت گسترده و تبدیل آن به ریال باعث پمپاژ نقدینگی در کشور شد و باعث شد دوباره تورم افزایش یابد. در ابتدای فعالیت دولت آقای احمدی‌نژاد تورم به ۱۰/۳ رسیده بود، اما در پایان دوره ایشان به ۳۵ درصد و بالاتر هم رسید. به این ترتیب دستاوردهای دوره ایشان یعنی کاهش ضریب جینی، در خود دوره ایشان تحت‌الشعاع قرار گرفت. به عبارت دیگر، نیات بهبود یافت و روش مناسب‌تر شد، اما عملکرد به گونه‌ای نبود که خروجی مطلوب داشته باشد.

■ **علت این تغییرات آن هم در یک دوره ۸ ساله را چه می‌دانید؟**

این مسأله به یک مشکل ساختاری در اقتصاد کشور باز می‌گردد که حتی امروز نیز وجود دارد. یکی از اتفاقاتی که طی ۵۰ سال در اقتصاد ایران افتاد، اتکای بودجه به درآمد نفت بود. از سال ۵۳ به بعد که قیمت نفت به‌صورت جهشی رشد کرد، اگر از این درآمد برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های توسعه‌ای استفاده می‌کردیم، ایران امروز یکی از جایگاه‌های برتر جهانی اقتصاد را می‌داشت. زیرا طی این مدت حدود ۲۵۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشتیم. اما وقتی این درآمد وارد بودجه دولت می‌شود، کارکرد برعکسی پیدا می‌کند. زیرا اگر درآمد نفت را به صورت ارزی استفاده کنیم جای نگرانی ندارد، اما اگر به ریال تبدیل کنیم، مشکل آفرین است. وقتی درآمد ارزی وارد بودجه می‌شود، در ماه نخست سال، دولت به بانک مرکزی می‌گوید معادل این مقدار ارز که در بودجه برای ما دیده شده، به ما ریال بدهید. این نقطه آغاز رشد نقدینگی و خلق پول است. رشد نقدینگی یعنی رشد تورم و رشد تورم یعنی شکاف بیشتر ثروت در جامعه که فاصله فقر و غنا را تشدید می‌کند. الان ضریب جینی ما ۴۲ صدم است که یعنی وضعیت طبقات کم درآمد جامعه بدتر و تعداد فقرا افزون‌تر شده است. ریشه این مسأله به رشد نقدینگی باز می‌گردد که به نوبه خود تورم می‌آفریند و یکی از کارکردهای تورم هم انحراف منابع از تولید به سمت واسطه گری و کارکرد دیگر، رشد نابرابر درآمد در جامعه است. پس بهترین راه برای جلوگیری از رشد نقدینگی، این است که درآمد نفت به بانک مرکزی داده نشود، بلکه به صندوق توسعه ملی داده شود. در چهار دهه گذشته به طور متوسط میزان خلق پول بیش از ۲۵ درصد بوده است. وقتی رشد اقتصادی دو یا سه درصد هست، باید رشد نقدینگی هم با آن متناسب باشد.

■ **مردم از من روزنامه نگار می‌پذیرند که بگویم «نباید نقدینگی رشد کند»: اما از آقای مصباحی مقدم که سه دوره نماینده مجلس بود و حالا هم در مجمع تشخیص هم هست، یعنی در نظام تصمیم گیری کشور حضور داشته و دارد، می‌پرسند چرا این مباحث را در سطوح عالی کشور به بحث نگذاشتید تا از خلال این بحث‌ها به یک دستورالعمل یا شیوه اداره کشور برسیم که اگر دولت‌ها عوض می‌شوند، این دستورالعمل عوض نشود؟**

درست است که سه دوره نماینده مجلس بودم، اما در نظام تصمیم‌گیری کشور، جایگاه یک نماینده با جایگاه رئیس جمهور، رئیس بانک مرکزی یا جایگاه رئیس سازمان برنامه و بودجه یکی نیست، بلکه صرفاً جایگاه یک نفر از ۲۹۰ نماینده است. من این حرف‌ها را در مجلس هم گفته‌ام، اما اگر کسی حرف ما را نشنید چه؟ عموماً نمایندگان مجلس در اقتصاد صاحبنظر نیستند و شاید متوجه این حرف‌های کارشناسی نمی‌شوند، برای آنان مهم این است که هنگام تصویب بودجه، آیا این بودجه پاسخگوی خواست‌های منطقه انتخابیه آنان هست یا نیست، نگاه نمی‌کنند که سال دیگر یا ۶ ماه دیگر چه اتفاقی خواهد افتاد. ببینید! وقتی دولت آقای احمدی‌نژاد بودجه سال ۸۵ را به مجلس ارائه کرد که اتکا به درآمد نفت در آن افزایش یافته بود، طی جلسه‌ای خصوصی که در مجلس داشتند، به ایشان گفتم. بنابراین این طور نیست که من آنجا ساکت شده باشم، بلکه یک نماینده تأثیرگذاری ندارد.

■ **اما مردم کارنامه آقای مصباحی مقدم، احمد توکلی، محمدرضا عارف یا حتی علی لاریجانی را از هم تفکیک نمی‌کنند. مردم می‌گویند نظام حکمرانی و حکمرانان ما در ۴۰ سال گذشته این طور تصمیم گرفته‌اند که به اینجا رسیده است. یا می‌گویند جمهوری اسلامی در دوره‌ای با ایجاد حساب ذخیره ارزی، نشان داد که نسبت به پیامدهای این مسأله آگاه است، بعد هم صندوق توسعه ملی ایجاد شد، پس چرا نتوانست این مسأله را به یک رویه و خط مشی تبدیل کند؟**

بله، نظام جمهوری اسلامی تصمیم گرفت حساب ذخیره ارزی ایجاد کند که بسیار هم عالی بود، اما دولت‌ها و مجلس‌های وقت تا آخرین دلار این حساب را جارو نکردند، دست برنداشتند. تا اینکه در سیاست‌های ابلاغی برنامه پنجم، رهبر معظم انقلاب راه‌اندازی صندوق توسعه ملی را پیشنهاد کردند، مجمع تشخیص هم تصویب کرد و وارد مجلس شد.

■ **اما برداشت از صندوق توسعه ملی هم زیاد است.**

منابع صندوق توسعه ملی هم دارد جارو می‌شود. صندوق توسعه ملی راه افتاد تا سالانه درصدی از درآمد نفت به آن واریز شود، اما همواره یا دولت با لایحه یا رأساً از این صندوق برداشت کرد یا مجلس

> امروز شرایط اقتضا می‌کند تا امید به جامعه تزریق شود، زیرا اگر ناامیدی حاکم شود، امکان بهم ریختگی اجتماعی وجود دارد. قانون اساسی میثاق ملی است و معمولاً دست نخورده باقی می‌ماند. آنچه می‌ماند، سیاست‌های کلی است که ما امروز به فرمود رهبری درصدد بازنگری در آن هستیم تا به روز شود. آنچه باید مبنای گفت‌وگو باشد، اولاً قانون اساسی و ثانیاً سیاست‌های کلی ابلاغی است. ما در این چارچوب می‌توانیم گفت‌وگوی ملی و بین جریانی داشته باشیم. مبنای وعده‌های انتخاباتی ریاست جمهوری و مجلس باید سیاست‌های کلی نظام باشد تا دستخوش تغییرات مستمر نشوند